جان پایپر

امت‌ها شادی کنند!

برتری خدا در خدمات بشارتی

جان پایپر

امت‌ها شادی کنند!

برتری خدا در خدمات بشارتی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

LET THE NATIONS BE GLAD!

THE SUPREMACY OF GOD IN MISSIONS

Revised and Expanded Edition

Inter-Varsity Press

ترجمه از انگلیسی

ویراستار: آرمان رُشدی

تقدیم به:

تام استِلِر

به پاس همکاری

در پرستش، دعا، و رنج

برای برتری خدا در همه چیز،

به‌منظور شادی جمیع مردم

به‌واسطه عیسی مسیح

فهرست مطالب

پیشگفتار

اشتیاق وافر من به ملاقات با مردم، کلیساها، موسسات بشارتی، و خدمات اجتماعی است که خدامحور، آکنده از عشق مسیح، قوت‌یافته از روح‌القدس، و اشباع شده از کلام خدا با خادمینی تجهییز شده، مشتاق یافتن جان‌های گمشده و عدالت جو باشند. برتری خدا در همه چیز برای شادی ملت‌ها از طریق عیسی مسیح، تعهد و مسئولیت محوری من در تمام زندگی‌ام می‌باشد. این دید و رویا امروزه برای من بسیار واضح‌تر از زمانی است که برای نخستین بار به سال 1993 اولین نسخه این کتاب را منتشر کردم. خدا را شکر می‌کنم که این کتاب را به کار برد تا بیش از پیش برتری و احاطه مطلق خود را در محوریت تمام خدمات روحانی قرار بدهد. همچنین از موسسه انتشارتی بیکر سپاسگزارم که امکان چاپ و ویرایش مجدد و بسطیافته این کتاب را در اختیارم قرار داد.

جان استات به نکته‌ای اشاره کرده است که من شخصا به شنیدن مکرر و بازگو کردن آن علاقمند هستم :

> والاترین انگیزه‌های بشارتی در صرف اطاعت از فرمان ماموریت بزرگ خلاصه و محدود نمی‌شود (اگر چه اهمیت آن به قوت خود باقیست) و نه در محبت کردن به گناهکاران مطرود و از پا افتاده (هر چند که انگیزه این خدمت بسیار قوی است، به ویژه وقتی به خشم و قهر خدا می‌اندیشیم)؛ بلکه غیرت سوزان و اشتیاق فروزان برای آشکار شدن جلال عیسی مسیح... چرا که تنها و تنها یک حکومت شکوهمند مسیحی وجود دارد ... و آن حکمرانی مقتدر عیسی مسیح و جلال و شکوه سلطنت اوست.[1]

سخنان جان استات در ارتباط با رومیان 5:1 است. در آنجا پولس رسول از دعوت خود در مقام یک مبشر سخن می‌گوید :"[من خوانده شدم] برای اطاعت ایمان در جمیع امتها *به خاطر اسم او*" به تاکید پولس توجه کنید : "به خاطر اسم او!" جان استات یکبار دیگر در تحسین غیرت پولس می‌گوید : "ما باید غیور باشیم ... چرا که حرمت اسم مقدس او [مسیح]، خدشه دار می‌شود هنگامی که ناشناخته بماند، یا مورد بی‌توجهی قرار گیرد، او برآشفته می‌شود وقتی نامش را کفر می‌گویند. وی همه وقت مشتاق و مصمم است که تمامی جلال و حرمت به نام او داده شود که

[1] جان استات. کتاب : رومیان ، خبر خوش خدا برای جهانیان

مستحق آن است.‌"[2] روزگاری است که بسیاری از شبانان، پژوهشگران، و مبشرین، کلامی در این باره نمی‌گویند، لیکن آن را به عنوان نیروی پیشرانه زندگی خود احساس می‌کنند.

یوحنای رسول آکندگی از غیرت عشق به مسیح را به تمام خادمین تسری داده است : "زیرا به جهت اسم او بیرون رفتند " (سوم یوحنا 7). تام استلر (Tom Steller) دوست و یار دیرین من حُسن ختامی بر این کتاب نوشته است. من و تام بیش از بیست و پنج سال سابقه دوستی و رفاقت داریم. من این اثر را از صمیم قلب به او تقدیم کرده‌ام. ما با هم خواهان آن هستیم که زندگیمان را تقدیم مسیحیانی کنیم که در هر نقطه‌ای از این جهان پهناور "به خاطر اسم او" زندگی می‌کنند و یا می‌میرند. یک پرسش به طور مداوم ذهن ما را به خود مشغول می‌دارد : در کجا می‌توان مسیحیانی خدامحور ، آکنده از عشق مسیح و خادم‌گونه را یافت؟ ما اعتقاد داریم چنین اشخاصی را در خانه‌ها ، کلیساها ، مدارس الهیاتی و حوزه‌های تربیت خادمی می‌توان یافت که واله و شیدای خدا ، مست عشق مسیح هستند و کتاب‌مقدس نَفَس حیات بخش ایشان است. این است آن هدفی که کتاب حاضر به دنبال تحقق و گسترش آن می‌باشد.

عشقی ماندگار و جاودان و مسحور خدا و مسیح وجود دارد که کاملیت خدا را در جان انسان و خدمت به عیسی جستجو می‌کند. این مقوله غرقه در انسان‌شناسی، روش‌شناختی و حتی الهیات نیست بلکه مستحیل در خداست. این عشق هم‌آوا با سراینده مزمور فریاد بر می‌آورد: "ای خدا، قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود... تسبیح بخوانید ، پادشاه ما را تسبیح بخوانید زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است " (مزمور 67:3-4 و 47:6-7). در اینجا یک ذهنیت مسلم و آشکار از عظمت و برتری خدا دیده می‌شود که مصمم است خدا را دوباره و دوباره به جلو بیاورد و او را بیش از پیش وارد مقوله انسان‌شناسی، روش شناختی و الهیات گرداند. این ذهنیت هیچ سازشی با تفکر خداناباوری یا موعظاتی از این دست ندارد.

ما به افرادی نیازمندیم که مجذوب خدا باشند. کتابی که پیش رو دارید مانند یک قایق بادبانی کوچکی است که بدنبال کشتی بزرگ تعهد پاتریک جانستون و جیسون ماندریک در سازمان انتشاراتی Operation World در حرکت است. باشد که تمام مسیحیان از این کتاب در راستای شناخت بهتر ملت‌ها و دعا برای آنها استفاده کنند. من به این کتاب بزرگ، بیدارکننده کلیسا و بهبودبخش خدمت نگاه می‌کنم و می‌پرسم : "این کتاب چه نوع ذهنیتی را برمی‌انگیزد؟" توجه کنید :

---

[2] همان منبع

مهار و اختیار تمام نیروهای شگفت‌انگیزی که جهان را به‌لرزه درمی‌آورند، در دستان عیسی مسیح خداوند است. او سلطنت می‌کند. اتاق کنترل خلقت در اختیار اوست. او علت‌العلل و غایت همه امور است. تمام گناهان انسان و دسایس شیطان در نهایت به تجلی شکوه جلال و سلطنت نجات‌دهنده ما خواهد انجامید. در عصر حاضر، در جنگ‌ها، قحطی‌ها، زمین لرزه‌ها، و یا شرارتی که ظاهرا روند صعودی دارد نیز این امر واقعیت دارد. تمامی اعمال خدا کاملا عدل و محبت است. ما باید دشمن را به خوبی بشناسیم و بتوانیم با تکیه بر جنبه شفاعت در جنگ روحانی به پیروزی دست یابیم. ما نیاز داریم که شناخت خود از خدا را بیش از پیش ارتقا دهیم که در اینصورت می‌توان با درک این حقیقت که قدرت غلبه بر تمام قوات دشمن به ما داده شده است (لوقا 19:10)، فریاد بلند شادمانی در ایمان را سر داد. او [مسیح] قبلا هنگامی که به عنوان بره خدا در جلجتا قربانی شد ، احاطه خود را ترک کرده بود. وقتی با دنیای آشوب‌زده، ناآرام ، متلاطم و مملو از نیاز روحانی روبرو می‌شویم، این حقیقت قلب ما را از اطمینان و آرامی آکنده می‌سازد. [3]

نکته اینجاست. کجاست آن واعظ، معلم، مدیر آموزشگاه یا رییس کنفرانس که اینچنین سخن گوید؟ شمار آنها رو به فزونی است و من هم مایلم یکی از آنها باشم. من نیز می‌خواهم جرقه‌ای، هر چند کوچک، از غیرت الهی را که می‌توانم در جان خوانندگان خود ایجاد کنم. برای حس کردن آن جرقه، در بررسی این کتاب خودتان را آزاد احساس کنید. ضرورتی ندارد که تمام مطالب را یکباره بخوانید.

بگذارید صریح و واضح بگویم: این کتاب صرفا مختص مبشرین نیست. برای شبانان نیز [مانند من] لازم است که می‌خواهند شاگردان حساس و آسیب‌پذیر را با اهداف شکست ناپذیر و جهانشمول خدا پیوند بدهند. این کتاب متعلق به افراد عادی نیز می‌باشد. کسانی که می‌خواهند در زمره مسیحیان فراملیتی و جهانی باشند و نه اینکه صرفا جزو اعداد و ارقام به حساب آیند. برای دانشکده‌ها ، آموزشگاههای تربیت خادم و سمینارهایی که واقعا مایل هستند به موازات الهیات، در انسان‌شناسی، روش‌شناسی و فن‌شناسی نیز رشد کنند، مطالعه این کتاب لازم است. همچنین کتاب حاضر متعلق به رهبرانی است که نیاز دارند فتیله احساس وظیفه و تعهد آنان در مسیر تمرکز بر برتری و توفق خدا بر تمام امور، مجددا مشتعل گردد.

[3] جانستون و ماندریک می‌گویند : طبق یک برآورد تصور می‌کنیم که پنج ویرایش انجام شده از سال 2000 به اینطرف در بیش از دوازده زبان و دو میلیون نسخه چاپ و منتشر شده است.

من و تام استلر عاشق عیسی مسیح هستیم. و به کلیسا و خادمین خدا نیز عشق می‌ورزیم. دعای متحد و متعهد ما، این است که زحمات و تلاش‌های ما در مسیر ”شکوه سلطنت مسیح“ مشمول رحمت خدا گردد. باشد که نسل‌هایی از مسیحیان فراملیتی برخیزند که حاضر به چشم پوشی از زندگی خود در راستای شادی تمام ملت‌ها از طریق عیسی مسیح باشند.

بخش اول
خدا را برتر از هر چیز دیگر قرار دهید

هدف، قدرت، بها

فصل **اول:**

1ـ برتری خدا در خدمات بشارتی از طریق پرستش

هدف غایی کلیسا، بشارت نیست بلکه پرستش است. بشارت می‌دهیم از آن جهت که پرستش نمی‌کنیم. در حالی که پرستش هدف غایی است و نه بشارت. چرا که خدا غایت وجود است و نه انسان. هنگامی که جهان حاضر به پایان راه خود برسد و میلیون‌ها نفر از فدیه‌شدگان در برابر تخت خدا به روی درافتاده و سجده کنند، بشارت دیگر وجود نخواهد داشت. بشارت ضرورتی است، اما پرستش تا به ابد پایدار خواهد بود[4].

بنابراین، پرستش منبع انرژی و هدف بشارت است. از این جهت هدف می‌باشد چون باید بشارت دهیم تا ملت‌ها را وارد شادمانی عمیق جلال خدا سازیم. هدف بشارت همانا شادمانی و مسرت مردم از هر زبان و نژاد در برابر عظمت خداست. ''خداوند سلطنت گرفته است! پس زمین *شادی کند* و جزیره‌ها بسیار *مسرور گردند*'' (مزمور 1:97). ''ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند، جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. امت‌ها *شادی و ترنم خواهند نمود*'' (مزمور 67:3-4).

پرستش همچنین منبع انرژی بشارت است. اشتیاق برای خدا در پرستش، مقدم بر موعظه کردن در باره خداست. شما نمی‌توانید تحسین و تعریف کنید آنچه را که عزیز نمی‌شمارید. بشارت هیچگاه نمی‌گوید: ''امت‌ها شادی نمایند!'' و نمی‌تواند از صمیم دل اعلام کند: ''من در خداوند *شادمان* خواهم بود... در تو *شادی و وجد* خواهم نمود و نام تو را ای متعال *خواهم سرایید*'' (مزمور 104:34 و 9:2). خدمت با پرستش آغاز می‌شود و با پرستش نیز به پایان می‌رسد.

اگر طلبیدن جلال خدا اولی‌تر از طلبیدن خیریت انسان و فوق از اولویت‌های کلیسایی نباشد، در آن صورت نه انسان چنانکه باید خدمت خواهد شد و نه حرمت خدا بدانگونه که شایسته است حفظ می‌شود. من به هیچ وجه نمی‌خواهم از اهمیت بشارت بکاهم، بلکه در صدد جلب توجه شما به عظمت خدا هستم. وقتی شعله پرستش با گرمای ارزشمندی خدا مشتعل می‌شود، نور بشارت بر ظلمت‌زدگان جهان خواهد درخشید. و من مشتاق فرا رسیدن آن روز هستم.

جایی که غیرت برای خدا ضعیف باشد، اشتیاق برای بشارت نیز ضعیف خواهد بود. کلیساهایی که ستایش عظمت و شکوه خدا، محور عملکرد ایشان نیست، به ندرت اشتیاقی پر شور برای ذکر

---

[4] در متن ویرایش یافته این کتاب به سال 2003 ، فصلی را اضافه کردم که منظور من از واژه ''پرستش'' و ارتباط آن با ''جلسات پرستشی'' و اطاعت عملی از پرستش را کاملا منعکس می‌کند (رومیان 12:1-2). عنوان این فصل چنین است : ''پرستش جهانشمول با سادگی درونی و آزادی بیرونی''. اصل موضوع این است که عهد جدید در خصوص تجلیات ظاهری پرستش به نحو غریبی سکوت کرده است و بیشتر بر تجربه درونی تاکید و تمرکز کرده است. البته می‌توان علت این امر را دریافت چرا که کتاب‌مقدس معرف دید و رویا برای خدمت در تمام فرهنگ‌هاست و نه یک کتاب راهنما برای تبین چگونگی ''انجام پرستش'' در فرهنگ ما.

جلال او "در میان امت‌ها" را موجب می‌شوند (مزمور 3:96). حتی جامعه خارج از کلیسا نیز تفاوت موجود میان ادعاهای جسورانه ما برای مردم را با سردی و بی تفاوتی تعهد ما نسبت به خدا کاملا درک می‌کنند.

ادعانامه آلبرت انشتین

چارلز میسنر (Ch. Misner)، یک دانشمند و متخصص در زمینه تئوری نسبیت، در خصوص شک مذهبی و ناباوری انشتین نسبت به کلیسا، دیدگاهی دارد که می‌تواند ما را از سطحی بودن تجربیاتمان در پرستش خدا آگاه نماید :

> طراحی کیهان یا عالم هستی... بسیار با شکوه و عظیم است و نباید دست‌کم گرفته شود. در واقع به‌اعتقاد من، به همین دلیل بود که انشتین توجه چندانی به مذهب نداشت، با وجودی که به عنوان یک انسان اساسا مذهبی با من برخورد می‌کرد. *او باید به آنچه وعاظ در باره خدا می‌گفتند گوش کرده باشد و چنین احساس کرده است که سخنان ایشان کفر گویی بوده است. او خیلی بیشتر از آنچه که آنها می‌توانستند تصور کنند شاهد عظمت خدا بوده است، ولی آنها حتی قادر نبودند در باره واقعیت امر صحبت کنند.* من حدس می‌زنم که او به سادگی احساس کرده بود که مذهب نمی‌تواند به نحو شایسته، خالق هستی را حرمت گذارد.[5]

اتهام کفر گویی، بسیار پر معنی است. نکته ساده و اصلی در ورای این اتهام این است که خدا در جلسات پرستشی ما بدانگونه که شایسته هویت اوست ستوده و تکریم نمی‌شود. ما نا آگاهانه و ناخواسته او را کوچک و کم اهمیت می‌شماریم. برای کسانی که مبهوت عظمت توصیف ناشدنی خلقت خدا هستند، وصف عظمت بی حد و حصر سازنده آن لزومی ندارد. به نظر می‌رسد که خوراک روحانی منظم در جلسات یکشنبه ، توصیه‌های تسکین‌دهنده روان‌شناختی، رابطه-درمانی و طرح‌های مصلحت‌آمیز، هیچ تماس قابل توجهی با واقعیت، یعنی بزرگی و عظمت بلامنازع خدا ندارند.

امکان دارد توجه ما در تلاش برای خدمت کردن به خدا از خود خدا منحرف شود. درست مانند مرتا، ما از نصیب نیکو غفلت می‌کنیم و به زودی به‌خاطر مشغله‌های خود در حضور خدا لب به شکایت و گلایه می‌گشاییم. ای. دبلیو. توزر در این خصوص به ما چنین هشدار می‌دهد:

> "ما معمولا خدا را به عنوان یک پدر چشم انتظار و یا به نوعی همیشه ناخرسند و رنجیده خاطر نشان می‌دهیم که سراسیمه و شتابزده به دنبال کمک رساندن جهت

[5] نقل از First Things 18 دسامبر 1993.

تحقق نقشه خیرخواهانه خود برای سلامتی و رستگاری جهانیان است... بسیاری از اعتراضات خادمین بر پایه همین تصور موهوم و خیالی از یک خدای مقتدر و ناراضی استوار است.

دانشمندان پی برده‌اند که نور با سرعت 5/87 تریلیون مایل در سال حرکت می‌کند. همچنین آنها می‌دانند که قطر کهکشانی که منظومه شمسی ما بخشی از آن است معادل یکصد هزار سال نوری می‌باشد که در حدود 587000 تریلیون مایل است. این تنها یکی از آن یک میلیون کهکشانی است که قویترین تلسکوپ‌های ما وجود آنان را ثبت کرده‌اند. طبق یک برآورد علمی در کهکشان ما بیش از 200 میلیارد ستاره وجود دارد. خورشید منظومه ما یکی از آن ستارگان است. دمای سطح این ستاره سوزان را 6000 درجه سانتیگراد تخمین زده‌اند که با سرعتی معادل 135 مایل در ثانیه در مدار خود حرکت می‌کند بدین معنا که 250 میلیون سال طول می‌کشد تا یک بار به دور کهکشان راه شیری بگردد.

دانشمندان از این حقایق عظیم آگاه و بهت‌زده هستند. آنان می‌گویند: ”اگر آن چنان که مسیحیان می‌گویند یک خدای شخصی وجود داشته باشد که محض سخن خود این عالم را به وجود آورده باشد، بنابراین هر گاه از او یاد می‌کنیم و یا او را ستایش می‌نماییم، به حق شایسته است که مراتب احترام، تمجید، تکریم و در عین حال ترس خود را ابراز کنیم.“

ما که به کتاب‌مقدس اعتقاد داریم، نه فقط این حقایق را حتی بهتر از دانشمندان می‌دانیم، بلکه چیزهایی بسیار حیرت انگیزتر نیز از آن شنیده‌ایم :

”پس مرا به که تشبیه می‌کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می‌گوید : چشمان خود را به علیّین برافراشته ببینید کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون آورده، جمیع آنها را به نام می‌خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد.“

(اشعیا 40:25-26)

هر یک از میلیاردها ستاره موجود در عرصه کیهان بر طبق اراده خدا در مکان خود قرار گرفته است. تنها اوست که تعداد واقعی آنها را می‌داند. و عجیب‌تر از همه اینکه تمام آنها را به نام می‌شناسد. تمامی آنها مطیع امر او هستند. وقتی به عظمت و شکوه وصف ناپذیر عملکرد او در آسمان فکر می‌کنیم مانند این است که تنها دامن ردای او را لمس کرده‌ایم. ”اینک اینها حواشی طریق‌های اوست. و چه آواز آهسته‌ای در باره او می‌شنویم لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟“ (ایوب 26:14). به همین دلیل است که فریاد برآورده، می‌گوییم: ”ای خدا بر آسمان‌ها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان“ (مزمور 57:5). خدا آن واقعیت مسلمی است که هر کس

در این جهان باید با آن روبرو شود. همه چیز در نهایت به اراده و خواست او بستگی دارد. سایر واقعیات در قیاس با او همچون قطره‌ای باران در اقیانوس و یا مانند تپه‌ای در برابر کوه اورست است. نادیده انگاشتن یا کم توجهی به خدا مقوله‌ای غیر قابل فهم و حماقتی تباه‌کننده است. چگونه کسی می‌تواند سفیر این خدای عظیم باشد بی آنکه از حضور مهیب او بلرزه نیفتد و مبهوت و حیرت زده اما مملو از شادی نباشد؟

دومین کار بزرگ در جهان

حساس‌ترین و مهمترین نکته در بشارت عبارتست از محوریت خدا در حیات کلیسا. چگونه امکان دارد کسی که مبهوت بزرگی و عظمت خدا نیست بتواند اعلام کند که ”خداوند عظیم است و بی نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان“؟ (مزمور 4:96). بشارت، نه اولویت نخست است و نه هدف غایی، بلکه خدا. اینها بازی با کلمات نیستند. این حقیقت همان خون حیات بخش در تداوم خدمت است. ویلیام کاری، پدر بشارت نوین که در ۱۷۹۳ از انگلستان با یک کشتی بادبانی به هند سفر کرده بود چنین گفته است :

> زمانی که انگلستان را ترک کردم، امید زیادی به وقوع تحول روحانی در هند داشتم. اما در برخورد با موانع متعدد، امید من کم کم رنگ می‌باخت لیکن خدا از آن حمایت کرد. من خدا را داشتم و می‌دانستم کلام او راستی و حق است. اگر چه خرافات در آنجا هزاران بار قویتر از آن چیزی هستند که تصور می‌شد و اگر چه اروپاییان نمونه‌ای به مراتب بدتر از هر چیزی بودند، و هر چند که همگان مرا ترک کردند و بسیاری بر من جفا نمودند، اما ایمان من با ریشه‌ای که در کلام خدا داشت، عاقبت بر تمام این موانع و مشکلات، غلبه یافت. فتح و پیروزی با خدا خواهد بود.[6]

ویلیام کاری و هزاران نفر مانند او، نیروی پیشرانه خود را از دید روحانی به یک خدای عظیم و همواره پیروزمند کسب کرده و به پیش رفته‌اند. پس ابتدا باید دید و رویایی وجود داشته باشد.

چشیدن طعم پرستش، مقدم بر گسترش دادن دامنه بشارت است. تمامی تاریخ به سوی یک هدف بزرگ در حرکت است، ستایش شدن عمیق و پر شور خدا و پسر یگانه او در میان تمام امت‌های

[6] نقل از کتاب امید مقدس، اثر یان مورای. جهت کسب اطلاعات بیشتر در باره ویلیام کاری به کتاب شاهد وفادار : زندگی و خدمات ویلیام کاری اثر تیموتی جورج مراجعه کنید.

جهان. خدمت، فی نفسه آن هدف بزرگ نیست. بلکه ابزار رسیدن به آن است. و به همین دلیل دومین کار بزرگ انسانی در جهان است.

غیرت خدا نسبت به خودش در حکم شالوده و اساس برای ما است

یکی از چیزهایی که خدا استفاده می‌کند تا این حقیقت در وجود ایماندار و کلیسا تفهیم گردد، این واقعیت بهت‌انگیز است که چنین امری در مورد خود خدا هم صادق می‌باشد. هدف غایی خدا بشارت نیست، بلکه پرستش است. و زمانی که این موضوع به آرامی در قلب ایماندار رسوخ می‌کند، همه چیز متحول می‌شود. دنیا اغلب سر خود را به اطراف می‌گرداند و همه چیز از جمله بشارت را به گونه‌ای متفاوت می‌بیند.

شالوده باور ما در رؤیت جلال خدا، اشتیاق خود او به آشکار ساختن جلالش می‌باشد. خدا به تمام معنا مرکز مهر و علاقه او به خودش می‌باشد. او هیچ رقیب و هماوردی در برتری جلال و عظمت خودش نمی‌بیند. خدا به هیچ وجه از خود بت نمی‌سازد. او هرگز از اولین و بزرگترین حکم خود عدول نمی‌کند. او به تمام دل و تمام نَفس و تمام توانایی و تمام فکر خود، از تجلی جلال کاملیت خویش در ابعاد و جنبه‌های مختلف لذت می‌برد.[7] مشتاق‌ترین و غیرتمندترین قلب برای خدا در تمامی عرصه خلقت همانا قلب خود خداست.

این حقیقت، بیش از هر چیز دیگری که می‌دانم، همچون مُهر تاییدی بر این اعتقاد راسخ است که هدف و نیروی پیشرانه بشارت فقط پرستش است. عمده‌ترین دلیل برای این سوال که چرا غیرت و اشتیاق ما برای خدا باید محرک و پیشرانه بشارت باشد، این است که غیرت خدا برای خدا محرک بشارت است. بشارت، برآیند فوران شادی ما در خداست چرا که بشارت پیامد غلیان شادی خدا از خدا بودن خویش است. و مهمترین دلیل در بیان اینکه چرا پرستش، هدف غایی بشارت است این می‌باشد که پرستش، هدف و مقصود خداست. ما به این هدف و مقصود یقین داریم چون کتاب مقدس از اشتیاق مداوم خدا برای ستوده شدن نامش در میان تمام اقوام جهان به کرّات یاد می‌کند. "ای جمیع امت‌ها خداوند را تسبیح بخوانید، ای تمامی قبایل او را حمد گویید!" (مزمور 1:117). اگر این هدف خداست، پس باید هدف ما نیز باشد.

غایت امر برای خدا، آشکار ساختن جلال خود و
خرسندی خویش تا ابد الآباد است

---

[7] من این حقیقت عجیب و شگرف در خصوص شادمانی پدر آسمانی در درون خودش را در کتابی با عنوان (شادی و خرسندی خدا : تعمق در خشنودی خدا از خدا بودن خویش) به طور آشکار مورد بررسی قرار داده‌ام.

سالها موعظه و تعلیم من در زمینه برتری خدا در قلب خدا، ثابت کرده است که برای اکثر افراد، حقیقت مذکور همچون برخورد کردن با یک کانتینر مملو از میوه اما دربسته است که نمی-توانند نوع میوه را تشخیص دهند. اگر از این تصادم جان سالم بدر ببرند آنگاه درمی‌یابند که این میوه، لذیذترین و دلچسب‌ترین میوه در تمام جهان است. من این حقیقت را از طریق مباحثات طولانی در نقاط دیگر برای مردم کاملا باز کرده‌ام. بنابراین در اینجا صرفا نگاهی کوتاه به اصول کتاب‌مقدس خواهیم داشت. آنچه که من ادعا می‌کنم، در واقع بسط همان پاسخی است که به اولین پرسش مطرح‌شده در کتاب تعلیمات دینی وست‌مینستر در مورد خدا و انسان داده شده است. سوال: ''هدف غایی انسان چیست؟'' پاسخ: ''هدف غایی انسان، آشکار ساختن جلال خدا و کسب شادی جاودان در اوست.'' سوال: ''هدف غایی خدا چیست؟'' پاسخ: ''هدف غایی خدا متجلی ساختن جلال خودش و خشنودی خویش تا ابد است.''

به بیانی ساده می‌توان گفت که خدا راستی و عدل است. ارزش قایل شدن و لذت بردن از چیزی که براستی ارزشمند و خرسندکننده نیست، در تقابل با راستی و عدالت قرار دارد. به همین دلیل است که پولس از ناراستی مردمان سخن می‌گوید (رومیان 18:1)، مردمانی که حقیقت خدا و ارزش‌های او را کتمان کردند و مقام خالق بودنش را تغییر دادند. در نتیجه نسبت به خدا بی اهمیت شدند و حرمت او را پایمال کردند. راستی و عدالت در نقطه مقابل این قرار دارد. راستی یعنی تشخیص ارزش واقعی هر چیز چنانکه هست و لذت بردن از آن در قیاس با ارزش حقیقی آن. ناراستی مردمان در رساله دوم تسالونیکی 10:2 تقبیح شده است چرا که آنان *محبت راستی* را نپذیرفتند. بنابراین عادلان کسانی هستند که *محبت راستی* را با آغوش باز می‌پذیرند. راستی یعنی تشخیص دادن، پذیرفتن، عشق ورزیدن و حفظ نمودن آنچه به واقع ارزشمند است.

خدا، راستی است. یعنی او با غیرت و قوتی بیکران و لایتناهی تشخیص می‌دهد، می‌پذیرد، عشق می‌ورزد، و حفظ می‌کند آنچه را که براستی ارزشمند است، یعنی ارزش خدا بودن خود را. خدا از متجلی ساختن جلال و عظمت بی‌نهایت ارزشمند خود مشعوف و خرسند است. این امر یک فرض مبهم و گنگ الهیاتی نیست، بلکه برآیند بیش از دهها متون کتاب‌مقدسی است که نشان می-دهند خدا پیوسته خواهان جلال و حرمت خویش از سوی مخلوقات خود می‌باشد.

احتمالا یکی از صریح‌ترین اشارات کتاب‌مقدس در خصوص غیرت خدا برای آشکار ساختن جلال خود، در کتاب اشعیا 48:9-11 دیده می‌شود که در آن خدا می‌فرماید:

> به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهم انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. به خاطر ذات خود، به خاطر

ذات خود این را می‌کنم زیرا اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

من متوجه شدم که در نظر بعضی افراد شش عبارت در این متن مانند ضربات خردکننده چکش بزرگی است که بر نگرش انسان‌محور نسبت به جهان وارد می‌شود:

به خاطر اسم خود

به خاطر جلال خویش

به خاطر ذات خود

به خاطر ذات خود

اسم من چرا باید بی‌حرمت شود

جلال خویش را به دیگری نخواهم داد

آنچه که در این متن به مثابه ضربات چکش بر ما وارد می‌شود، به یقین ناشی از علاقه و عشق خدا به خودش می‌باشد. غیرتمندترین و مشتاق‌ترین قلب برای تجلی جلال خدا، همانا قلب خود خداست. غایت خواست خدا این است که جلال اسم مقدس خود را عیان سازد و آنرا نگاه دارد.

مضامینی از کتاب‌مقدس که مبین غیرت خدا برای جلال و عظمت خویش هستند

خدا قوم خود را به خاطر جلال خویش برگزید:

چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم، که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.

(افسسیان 1:4-6)

خدا ما را به خاطر جلال خویش خلق فرمود:

پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانهای زمین بیاور. یعنی هر که را به اسم من نامیده شود و او را به خاطر جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم.

(اشعیا 43:6-7)

خدا، اسراییل را به خاطر جلال خود دعوت کرد:

ای اسراییل تو بنده من هستی و از تو خویشتن را تمجید نموده‌ام.

(اشعیا 3:49)

تمامی خاندان اسراییل و تمامی خاندان یهودا را به خویشتن چسبانیدم تا برای من، قوم و اسم و فخر و زینت باشند.

(ارمیا 11:13)

خدا به خاطر جلال خود، اسراییل را از بندگی مصر رهانید:

پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند... بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیختند. لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.

(مزمور 106:7-8)

خدا فرعون را برانگیخت تا از طریق او قدرت و جلال اسم خود را آشکار کند:

زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: برای همین تو را بر انگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.

(رومیان 17:9)

خدا به خاطر جلال خود، فرعون را در دریای احمر شکست داد:

و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند و در فرعون و تمام لشکرش جلال خود را جلوه دهم تا مصریان بدانند که من یهوه هستم... و مصریان خوهند دانست که من یهوه هستم وقتی که از فرعون و ارابه‌هایش و سوارانش جلال یافته باشم.

(خروج 14:4و18)

خدا به خاطر اسم خود بر قوم اسراییل در بیابان شفقت فرمود:

لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت‌هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود.

(حزقیال 14:20)

خدا به خاطر اسم خود، اسراییل را در کنعان پیروز گردانید:

و مثل قوم تو، اسراییل، کدام یک امت بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیه داده برای خویش قوم بسازد و اسمی برای خود پیدا نماید و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد و به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امتها و خدایان ایشان فدیه دادی.

(دوم سموییل 23:7)

خدا به خاطر جلال اسم خود قوم خویش را ترک نکرد:

مترسید، شما تمامی این بدی را کرده‌اید لیکن از پیروی خداوند برنگردید ... زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود.

(اول سموییل 20:12و22)

خدا به خاطر اسم خود اورشلیم را نجات داد:

زیرا که این شهر را حمایت کرده به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.

(دوم پادشاهان 34:19)

خدا قوم اسراییل را به خاطر اسم قدوس خود از تبعید باز گردانید:

خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسراییل من این را نه به خاطر شما که به خاطر اسم قدوس خود... بعمل می‌آورم. و اسم عظیم خود را... تقدیس خواهم نمود... آنگاه امت‌ها خواهند دانست من یهوه هستم.

(حزقیال 22:36-23)

عیسی در تمام اعمال خود جلال پدر آسمانی‌اش را آشکار کرد:

هر که از خود سخن گوید جلال خود را طالب بُوَد و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.

(یوحنا 18:7)

عیسی فرمود که اعمال نیک ما موجب تمجید خدا می‌شوند:

همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.
(متی 16:5و اول پطرس 12:2)

عیسی هشدار می‌دهد که بدون طلبیدن جلال خدا، ایمان ممکن نیست:
شما چگونه می‌توانید ایمان آرید حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟
(یوحنا 44:5)

عیسی فرمود که اجابت دعا موجب جلال خداست:
و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.
(یوحنا 13:14)

عیسی رنج و مصیبت را به خاطر جلال خدا متحمل شد:
الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن؟ لکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ای پدر اسم خود را جلال بده. ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.
(یوحنا 12:27-28)
ای پدر ساعت رسیده است، پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.
(یوحنا 1:17و13:31-32)

خدا پسر خود را فرستاد تا جلال عدالت خود را تایید کند:
خدا او را از قبل معین کرد ... تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد ... برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر.
(رومیان 3:25-26)

خدا به خاطر خودش گناهان ما را می‌آمرزد:
من هستم که به خاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گناهان تو را به یاد نخواهم آورد.
(اشعیا 25:43)

ای خداوند به خاطر اسم حود گناه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است.
(مزمور 11:25)

عیسی مسیح به خاطر جلال خدا، ما را پذیرفت:
پس یکدیگر را بپذیرید چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.
(رومیان 7:15)

روح القدس ماموریت دارد که پسر خدا را جلال بدهد:
او مرا جلال خواهد داد زیرا آنچه از آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.
(یوحنا 14:16)

خدا به ما فرمان داده است که همه چیز را برای جلال او انجام دهیم:
پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید همه را برای جلال خدا کنید.
(اول قرنتیان 31:10و20:6)

خدا از ما انتظار دارد که در خدمت خود او را جلال بدهیم:
اگر کسی خدمت کند، بر حسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز خدا به واسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابدالآباد هست. آمین.
(اول پطرس 11:4)

عیسی به خاطر جلال خدا ما را از میوه عدالت پُر میسازد:
و برای این دعا میکنم تا ... پُر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.
(فیلپیان 9:1و11)

تمام انسان‌ها به خاطر تبدیل نمودن جلال خدا مشمول داوری هستند:
ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند و جلال خدای غیر فانی را ... تبدیل نمودند.
(رومیان 1:22-23)
زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.

(رومیان 23:3)

هیرودیس کشته شد چون جلال خدا را تمجید نکرد:

در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و ... بمُرد.

(اعمال رسولان 23:12)

بازگشت عیسی به خاطر جلال خدا خواهد بود:

که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد

(دوم تسالونیکیان 1:9-10)

هدف نهایی عیسی برای ما این است که جلال او را ببینیم و لذت ببریم:

ای پدر می‌خواهم آنای که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند زیرا که مرا پیش از بنیاد جهان محبت نمودی.

(یوحنا 24:17)

حتی در خشم خدا هدف او شناسانیدن جلال خویش است:

خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود به حلم بسیار متحمل گردید و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود.

(رومیان 9:22-23)

نقشه خدا این است که تمام زمین از معرفت جلال او آکنده شود:

زیرا که جهان از معرفت جلال خدا مملو خواهد شد به نحوی که آبها دریا را مستور می‌سازد.

(حبقوق 14:2)

همه رخدادها به جلال خدا منجر خواهد شد:

زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است و او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

(رومیان 36:11)

در اورشلیم جدید، پرتو جلال خدا جایگزین خورشید خواهد بود:

و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می-سازد و چراغش، برّه است.

(مکاشفه 23:21)

غیرت خدا نسبت به خدا، غیر قابل تردید است. خدا در باره این حقیقت قویا ذهن مرا روشن ساخت و آن هنگامی بود که برای نخستین بار کتاب جاناتان ادواردز با عنوان *رساله‌ای در بررسی هدف غایی خدا از خلقت جهان* را مطالعه کردم.[8] در آن کتاب، او صدها دلیل و آیات کتاب‌مقدس را برای نشان دادن این حقیقت گرد آورده است:

هدف نهایی اعمال خدا که به طرق متعدد در کتاب‌مقدس بیان شده است در واقع فقط **یک چیز** است و آن یک چیز به بهترین نحو ممکن چنین نامیده شده است : **جلال خدا.**[9]

به بیانی دیگر، غایت امور برای خدا عبارتست از جلال خدا و خرسندی جاودان او.

کم اهمیت شمردن جلال خدا و هولناکی دوزخ

شرایط قلبی انسان، خدامحوری خدا را تحت تاثیر قرار می‌دهد. انسان به لحاظ طبیعت خود قادر نیست قلباً خدا را جلال بدهد. ''زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.'' (رومیان 23:3). ما به دلیل شرارت خود، این حقیقت را که تنها خدا حاکم مطلق و شایسته تمام مهر و علاقه و توجه ما است، تحریف و واژگون کرده‌ایم. ما جلال خدای غیر فانی را به شباهت مخلوقات او مبدل ساختیم (رومیان 1:18-23). ما سرچشمه لایزال آب حیات را ترک کردیم و حوض‌هایی برای خویش ساختیم که شکسته هستند و نمی‌توانند آب را در خود نگاه دارند (ارمیا 13:2).

ملت‌ها ''در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم به سبب جهالتی که به جهت سخت دلی ایشان در ایشان است.'' (افسسیان 18:4). به لحاظ طبیعت انسانی خود، ما تماما در خطایا و گناهان مُرده بودیم، شیطان را متابعت می‌کردیم و جملگی فرزندان معصیت بودیم (افسسیان 2:1-3). سرانجام و عاقبت ما ''عذاب جاودانی'' (متی 46:25) و محرومیت ''از حضور خداوند''

[8] برای آشنایی با زندگی ادواردز و استلزام الهیاتی او جهت بشارت و نیز متن کامل کتاب یاد شده می‌توانید به کتاب ''غیرت خدا برای جلال خویش : رویای زنده جاناتان ادواردز'' اثر جان پایپر مراجعه کنید.(چاپ 1998)

[9] همان منبع

(2تسا 9:1) و سقوط در "دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت " بود که "موت ثانی" است (مکاشفه 8:21 و نیز 11:14 و10:20)[10].

وحشت بی حد و حصر دوزخ به منظور اثبات ارزشمندی بی‌پایان جلال خدا از جانب او ترسیم شده است. تصویری که کتاب‌مقدس از دوزخ بدست می‌دهد شهادت آشکاری از تبعات بی‌پایان گناهِ قصور از جلال خدا است. ما همگی قصور کرده‌ایم. تمامی ملت‌ها قصور کرده‌اند. بنابراین فشار گناه قصور از تکریم جلال خدا بر شانه‌های تمامی نفوس بشری سنگینی می‌کند. خدا در نگرش کتاب‌مقدس با غیرتی عظیم و تعهدی اعلی از جلال اسم خود و تجلی آن حمایت می‌کند. و از دید کتاب‌مقدس، انسان بدون فیض، موجودی است که این حقیقت را واژگون ساخته و در طبیعت خود بیشتر خواهان جلال دادن خویش است تا لذت بردن از جلال خدا. تنها خدا باید ستایش شود؛ لیکن انسان اعمال دست خود را می‌ستاید. این واقعیتِ دو-سویه، اهمیت نیاز به خدمت را دو چندان می‌کند. و خدامحوری خدا که موجد بحران است همچنین راه چاره را نیز بدست می‌دهد.

چگونه برافرازی خدا از سوی خود، می‌تواند محبت باشد؟

بیش از سی سال تلاش کرده‌ام که این حقیقت محوری کتاب‌مقدس یعنی غیرت خدا برای جلال خویش را به مسیحیان مناطق مختلف منتقل سازم. مهمترین اعتراضی که با آن روبرو شده‌ام این بوده است که ظاهرا این تعلیم از خدا چهره‌ای غیر دوست داشتنی بدست می‌دهد. از قرار معلوم تصویر قلب پر محبت، مهربان و رحیم خدا در ورای غیرت خارج از اعتدال منیّت او از نظر ناپدید می‌گردد. آیا کلام خدا نمی‌گوید که "محبت ... نفع خود را طالب نمی‌شود"؟ (اول قرنتیان 5:13). پس چگونه خدا پیوسته بدنبال جلال و دوست داشته شدن خود است؟ این سوال خوبی است. در حین بررسی پاسخ، خواهیم دید که چگونه فراباشندگی خدا در قلب خدا، از رحمت و مهربانی و محبت او سرچشمه می‌گیرد ــ که به معنای جاری شدن بشارت است.

دو روش برای مشاهده سازگاری و هماهنگی موجود میان غیرت خدا برای جلال خویش و سخن پولس که "محبت ... نفع خود را طالب نمی‌شود " وجود دارد. اولین روش این است که بگوییم منظور پولس این نیست که طلبیدن نفع خود یک امر کاملا اشتباه است. برخی مواقع لازم است و گاهی نیز ناصحیح می‌باشد. روش دیگر این است که بگوییم، خدا یک وجود کاملا منحصر بفرد است و نمی‌توان سخن پولس را آنگونه که شامل ما می‌شود به او نیز تسری داد. به نظر من هر دو روش صحیح هستند.

محبت، شادی خود را در شادی دیگران، می‌جوید

---

[10] به منظور تبیین پیامد عذاب جاودانی برای کسانی که حقیقت خدا را انکار می‌کنند به فصل چهارم مراجعه کنید.

روش اول: سخن پولس در "محبت ... نفع خود را طالب نمی‌شود" تراوش ذهنی او در راستای محکوم کردن هر روشی در جستن نفع خود نبوده است. منظور او این نیست که اگر شما شادی خود را در محبت دیگران بجویید عملی بر خلاف محبت انجام داده‌اید. در اعمال رسولان 35:20 می‌خوانیم که پولس به مشایخ افسس توصیه می‌کند که کلام خداوند عیسی را به خاطر داشته باشند که فرمود "دادن از گرفتن فرخنده‌تر است." اگر این امر حاکی از عدم محبت می‌بود، پولس هرگز به مشایخ توصیه نمی‌کرد که آن را به عنوان یک انگیزه آگاهانه در خاطر خود نگاه دارند. اگر طلبیدن برکت برای خود از طریق بخشیدن به دیگران یک عمل تباه شده و ناصحیح بود، پولس هیچگاه از ما نمی‌خواست که آن را به خاطر بسپاریم.

کسانی که در باره مفهوم این انگیزه تعمق می‌کنند، گفتار پولس در اول قرنتیان 5:13 را با درایت و حکمت افزونتری تفسیر می‌نمایند. به عنوان مثال جاناتان ادواردز راجع به سخن پولس که "محبت ... نفع خود را طالب نمی‌شود" می‌گوید:

> سخن پولس به معنای درجه علاقه فرد به منفعت یا خرسندی خود نیست. بلکه منظور این است که شخص، منفعت خود را در جایی که نباید می‌جوید و محبت خود را محدود و محصور می‌کند. هستند کسانی که محبت خود را محدود به خیریت خود نمی‌کنند، بلکه به منفعت عموم می‌اندیشند که چه چیز به خیریت ایشان است، و یا اینکه نفع خود را در شادمانی با دیگران می‌دانند ... وقتی که گفته می‌شود که محبت *نفع خود را طالب نمی‌شود* باید بدانیم که این امتیاز اوست، امتیازی محدود به خود او[11].

به عبارت دیگر، هدف پولس محکوم کردن هر روشی در طلبیدن منفعت یا خرسندی خود نبوده است. او نگرش خودخواهانه و خودپسندانه انسان را در نظر داشت که شادمانی و منفعت خود را نه در کمک کردن به دیگران، که در استفاده کردن از آنان و یا نادیده گرفتن آنها به منظور کسب منفعت خود می‌داند. او تصور نمی‌کرد که نگرش طلبیدن نفع خود دقیقا به معنای انجام کار نیک برای دیگران باشد. در حقیقت او در دو آیه پیش از این می‌گوید: "اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم" (اول قرنتیان 3:13). به بیان دیگر او به ما می‌گوید: "یقینا شما نمی‌خواهید 'هیچ چیز' را بدست آورید. اینطور نیست؟ پس یقین حاصل کنید که محبت مبنای عملکرد شما است. که در اینصورت نفع زیادی خواهید بُرد". بنابراین او عملا به هر انگیزه یا محرکی متوسل می‌شود که برخی او را به باد انتقاد می‌گیرند. اما نکته اینجاست که او به انگیزه‌های حقیر، خودخواهانه، و مادی انسان اشاره

[11] جاناتان ادواردز ؛ محبت و ثمرات آن (1852 انگلستان)

نمی‌کند. او ما را به تحول عمیق و بنیادی قلبی فرا می‌خواند که شادمانی و نفع خود را در عمل به محبت و تمامی نیکویی‌های منتج از آن دعوت می‌کند.

گناه تقلید از خدا

روش دوم این است که بگوییم خدا یک وجود منحصر بفرد است و سخن پولس بدانگونه که در مورد ما استناد دارد، قابل تسری به خدا نیست. این امر کاملا درست است. بسیاری از اموری که برای ما ممنوعیت دارد، در مورد خدا چنین نیست چرا که ما خدا نیستیم اما او هست. علت اینکه ما نباید جلال خود را طالب باشیم بلکه جلال خدا را، این است که او خداست و ما نیستیم. و این اصل از دید خدا چنین است که او خواستار جلال خود می‌باشد و نه جلال ما. اصل واحد و مسلم این است که جلال کسی باید ستوده شود که صاحب جلال لایتناهی است. این نکته برای ما این معنا را دارد که خدا باید ستایش و تمجید گردد. و برای خدا نیز بدین معناست که خدا باید خودش را تمجید کند. برای ما یعنی اینکه نباید جلال خود را بجوییم و برای خدا یعنی باید طالب جلال خود باشد.

این مقوله می‌تواند بسیار بی‌ثبات باشد. شیطان متوجه این موضوع شد و در باغ عدن از آن استفاده کرد. او به منظور وسوسه کردن آدم و حوا وارد صحنه شد: اگر از میوه ممنوعه بخورید، ”مانند خدا، عارف نیک و بد خواهید بود“ (پیدایش 5:3). آدم و حوا می‌توانستند بگویند: ”ما اکنون هم مانند خدا هستیم، چرا که به شباهت او آفریده شده‌ایم“ (پیدایش 27:1). اما بجای اعتراف به این حقیقت در قبال وسوسه ابلیس، آنان اجازه دادند که نافرمانی با ظاهری فریبنده به عنوان حقیقت خودنمایی کند: ”اگر ما شبیه خدا هستیم، پس اشتباه نیست اگر بخواهیم خودِ خدا باشیم. بنابراین پیشنهاد مار در اینکه ما مثل خدا خواهیم بود نمی‌تواند چیز بدی باشد“. و آنگاه از آن میوه خوردند. اما مشکل اینجاست که انسان حق ندارد سعی کند مانند خدا باشد. خدایی خدا به او حق می‌دهد که کاری را انجام دهد که ما حق انجام آن را نداریم. در مورد آدم و حوا، این خداست که حق دارد نیکی و بدی و فایده و ضرر را برای آنان تعیین و مشخص کند. آنها محدود و متناهی هستند و حکمت و درایت لازم برای تشخیص تمامی عناصر لازم جهت شاد زیستن را ندارند. تنها خدا از تمام آنچه که لازم است دانسته شود، آگاه می‌باشد. بنابراین انسان حق ندارد که خود را بی‌نیاز از خدا بداند. قضاوت در مورد مفید یا مضر بودن هر چیز بدون اتکا به خدا، کاملا مصداق حماقت و عصیانگری است.

موضوع بسیار ساده است، اگر ما در شباهت خدا آفریده شده‌ایم، و به طریقی خواهان اقتدا کردن به او هستیم (افسسیان 1:5)، چنانچه تصور کنیم که خدا حقوقی ندارد که ما نداشته باشیم، به بیراهه رفته‌ایم و اندیشه‌ای ناصواب را در ذهن پرورانده‌ایم. یک پدر مایل است که فرزندش در

رفتار، ادب و نزاکت، ثبات شخصیت و صداقت از او سرمشق بگیرد، اما نمی‌خواهد در ارتباط با والدین و خواهر و برادر خود از اقتدار پدرانه الگو بگیرد.

بنابراین خدا حق دارد کارهایی را انجام بدهد که ما حق نداریم. و یکی از آنها ستودن جلال خویش است. اگر این را انجام نمی‌داد، مغایر با عدالت و راستی او بود چرا که در واقع ارزشمندی و عزت لایتناهی خود را نادیده می‌گرفت. اگر او به چیزی کمتر از ارزش بی پایان جلال خود چشم می‌داشت، تصور او بت‌پرستی می‌شد.

خدا بیش از هر چیز در ما جلال می‌یابد آن گاه که ما بیش از هر چیز در او لذت ببریم

آیا تمجید خدا از جلال خودش، نشان محبت او است؟ البته که هست. برای درک واضح این حقیقت روش‌های متعددی وجود دارد: *خدا بیش از هر چیز در ما جلال می‌یابد وقتی که ما بیش از هر چیز جلال خود را در او ببینیم*. شاید این مهمترین عبارت در الهیات من باشد.[12] اگر این سخن درست باشد، پس به سادگی می‌توان دید که چرا خدا هنگامی که در زندگی من جلال خویش را تمجید نمود، عین محبت عمل کرده است، چرا که او نهایت رضایت و خرسندی مرا در وجود خویش می‌جست و در من جلال یافت هنگامی که من بیش از هر چیز دیگری خرسندی و شادی خود را در او یافتم. بنابراین وقتی خدا جلال خویش را طالب است تضادی با شادی من ندارد، و منافاتی هم با مهربانی، رحمانیت و محبت او نمی‌تواند داشته باشد. به عبارت دیگر، خدا هر چه بیشتر برای جلال خود غیور باشد، بدین معناست که بیشتر خواهان شعف و شادی من در آن جلال است. بنابراین خدامحوری خدا با محبت خدا در کنار یکدیگر قرار دارند.

برای به تصویر کشیدن این حقیقت که خدا بیش از هر چیز هنگامی جلال می‌یابد که ما بیشتر از هر چیز در او لذت ببریم، توجه شما را به صحنه ملاقات خود به عنوان یک شبان با یکی از ایمانداران بستری در بیمارستان جلب می‌کنم. فرض کنید هنگامی که وارد اتاق می‌شوم او در حالی که روی تخت دراز کشیده است به من نگاه کرده و با لبخند می‌گوید: ''شبان عزیز، چه کار خوبی کردید که به اینجا آمدید، واقعا باعث دلگرمی و تسلی من شدید''. فرض کنید من دست خود را بلند می‌کنم، تا مسیر صحبت را عوض کنم و با خونسردی می‌گویم: ''چیز مهمی نیست. من وظیفه خود را به عنوان یک شبان انجام داده‌ام''. چه اشتباهی در اینجا وجود دارد؟ چرا سخن نسنجیده و بدون تامل شبان باید موجب ناراحتی ما شود؟ این کار وظیفه من است و انجام وظیفه نیز کار پسندیده‌ای است. پس چرا عبارت مذکور باعث آزردگی خاطر و رنجش شخص می‌شود؟

به این دلیل که حرمت شخص بیمار را نادیده می‌گیرد. چرا؟ چون رضایت و خشنودی قلبی بیشتر از حس انجام وظیفه موجب تکریم و حرمت شخص است. عیادت از بیمار به صرف انجام

[12] به منظور بسط این نظریه به کتاب شادمانی خطر آفرین: جلال خدا و اقناع جان اثر پایپر مراجعه کنید.

وظیفه موجب تکریم وظیفه است، در حالی که عیادت با شادمانی و رضایت قلبی موجب حرمت بیمار می‌شود. و شخصی که به عیادت او می‌رویم این موضوع را به خوبی درک می‌کند. بنابراین واکنش صحیح شبان در قبال خوش‌آمدگویی بیمار می‌توانست چنین باشد: ”موجب مسرت و شادی من است که اینجا باشم و خوشحالم که توانستم بیایم“. آیا شما تضادی در اینجا می‌بینید؟ در هر دو عبارت ”به نفع“ خودم صحبت کرده‌ام. ”موجب مسرت و شادی *من* است که اینجا هستم“ و ”*خوشحالم* که توانستم بیایم“. و حال این عبارات مبین خودخواهی نیستند بلکه حس احترام را به بیمار منتقل می‌کنند و نه به شبان. وقتی کسی از شما خشنود و راضی است، شما نیز احساس رضایت و احترام می‌کنید. زمانی که افراد پیرامون شما از اینکه در کنار شما هستند، احساس رضایت می‌کنند، شما نیز احساس ارزشمندی، احترام و جلال خواهید داشت. عیادت از بیمار با این انگیزه که از بودن در کنار او خوشحال هستید، عمل محبت است.

پس این پاسخی است برای اینکه چرا خدا در تمجید جلال خویش بر خلاف محبت رفتار نمی‌کند. وقتی ما در خدا لذت می‌بریم، وقتی در حضور او شادی می‌کنیم، وقتی از زیستن در کنار او خرسند هستیم، و هنگامی که پیروی او را افتخار خود می‌دانیم، آنگاه او براستی جلال می‌یابد. این امر نهایت دستاورد یک زندگی متحول‌شده است که ما را آزاد می‌گذارد تا شادی خود را در خدا بجوییم و او نیز جلال خود را در ما. و این دو جدا از یکدیگر نیستند. خدا بیش از هر چیز در ما جلال خواهد یافت اگر ما بیش از هر چیز در او لذت ببریم.

تمجید خدا از خودش رهنمودی آشکار در مسرت انسان است

بنابراین، هنگامی که با بیش از صدها آیه از تکریم مشتاقانه خدا از جلال خویش در کتاب‌مقدس مواجه می‌شویم، دیگر نمی‌توانیم آنها را حمل بر خودستایی افراطی او تلقی کنیم. ما آنها را به عنوان عباراتی حاکی از تمجید عادلانه وجودی نامتناهی می‌دانیم که شایسته تمجید و ستایش است، و خواست خدا را مبنی بر مسرت و شادمانی عمیق خودمان در آنها می‌یابیم. خدا به طور مطلق بی همتا و منحصر بفرد است. در گستره عظیم خلقت، او تنها وجودی است که شایسته حمد و پرستش می‌باشد. بنابراین هنگامی که خود را تمجید می‌کند، در واقع انسان را به شادی جاودانی و حقیقی رهنمون می‌شود.

”به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد“ (مزمور 16:11).

اما هنگامی که ما زبان به تمجید خود می‌گشاییم، از آنچه که شادی و مسرت حقیقی و جاودان است منحرف شده‌ایم. بنابراین اگر می‌خواهیم با محبت باشیم، باید تنها خدا را تمجید کنیم. و برای خدا نیز با محبت بودن این است که خود را تمجید کند. محبت به انسان کمک می‌کند که به سوی والاترین ارزش، با شکوه‌ترین زیبایی، عمیق‌ترین رضایت خاطر، شادمانی جاودان، بزرگترین

پاداش، عالی‌ترین مشارکت، و بهترین نوع پرستش رهسپار گردد. و در یک کلام، محبت، انسان را به سوی خدا رهنمون می‌شود. ما این کار را با ذکر عظمت خدا انجام می‌دهیم. و خدا نیز با بیان عظمت خدا این کار را می‌کند.

خدا خود را در رحمانیت تمجید می‌کند

یک راه دیگر برای درک این حقیقت که چگونه غیرت و اشتیاق خدا برای جلال خودش مبتنی بر محبت می‌باشد وجود دارد، و در اینجا ارتباط موجود میان فراباشندگی خدا و انگیزه بشارت مشخص می‌شود. رابطه موجود میان خدمت و برتری خدا در این عبارت دیده می‌شود: "*عظمت و برتری خدا در دولت جلال رحمت او عیان است.*" آیه کلیدی در این خصوص رومیان 15:8-9 است:

"زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید به جهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند و تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او."

به سه نکته مهم در حقایق بهم پیوسته این آیات برجسته بشارتی توجه کنید.

1ـ *غیرت برای جلال خدا انگیزه بخش ماموریت جهانشمول است.* پولس در اینجا سه دلیل ارائه کرده است که چرا مسیح خود را فروتن ساخت، از آسمان نزول کرد و به عنوان خادم قدم به دنیای ما گذاشت. نخست، "عیسی مسیح خادم... گردید به جهت *راستی خدا*." دوم برای اینکه "وعده‌های [خدا به] اجداد را *ثابت گرداند.*" سوم به این خاطر که "امت‌ها خدا را *تمجید نمایند به سبب رحمت او* ".

بنابراین ماموریت مسیح، تمجید خدا بود. او آمد تا راستی خدا را نشان بدهد. و نیز اعلام کند که خدا، خدای نگاهدارنده عهد است. پس عیسی *به خاطر خدا* به این جهان آمد ــ تا بر راستی *خدا* شهادت دهد، کلام *خدا* را اثبات نماید، و جلال *خدا* را تمجید کند. از آنجا که خدا پسر خود را فرستاد تا تمام این امور را بجا آورَد، بنابراین پرواضح است که محرک اولیه در نخستین بخش ماموریت بزرگ ــ که عیسی برای انجام آن نزول فرمود ــ همانا اشتیاق خدا برای جلال خود بوده است. این اولین حقیقتی است که در رومیان 15:8-9 می‌بینیم: غیرت برای جلال خدا انگیزه بخش ماموریت جهانشمول است.

2ـ *روح خادم بودن و قلب مملو از رحمت، انگیزه‌بخش ماموریت جهانشمول است.* "عیسی مسیح خادم ... گردید ... تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او." مسیح خادم شد ورحمت را به همراه آورد. او خادم شد نه تنها برای اینکه اراده پدر را که بهای بسیار گزافی داشت انجام

دهد، بلکه نیز به این جهت که رحمت را برای تمام ملت‌ها به ارمغان بیاورد. او در خلال زندگی زمینی خود رابطه موجود میان شفقت و خدمت را نشان داد. به عنوان مثال به متی 9:36-38 توجه کنید:

و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی شبان، پریشان حال و پراکنده بودند. آنگاه به شاگردان خود گفت: حصاد فراوان ست لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید عمله در حصاد خود بفرستد.

شفقت عیسی در فراخوان دعا به جهت افزونی شمار خادمین دیده می‌شود. از آغاز تا پایان ماموریت عیسی، پیشرانه او رحمت و شفقت بود. و نه تنها در حیات او بلکه همچنین در مرگ وی. ”زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی“ (مکاشفه 9:5). رحمانیت مسیح، قلب خدمت او بود. هیچ انسانی استحقاق و شایستگی آن را ندارد که مسیح وی را خدمت کند. آنچه او انجام داد تماما رحمانیت بود، تماما خادم‌گونه بود. این دومین حقیقتی است که در رومیان 8:15-9 دیده می‌شود: روح خادم بودن و قلب مملو از رحمت، انگیزه‌بخش ماموریت جهانشمول است.

3ـ *نکته سوم این است که حقایق اول و دوم در واقع یک حقیقت هستند.* غیرت برای جلال خدا و قلب مملو از رحمت برای ملت‌ها، با هم یکی هستند. آیه 9 این معنا را به شکل ساده توضیح می‌دهد: مسیح آمد ”تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند“. آری! این غیرت مسیح بود و باید غیرت ما نیز باشد که امت‌ها به خدا عشق بورزند و جلال او را تمجید کنند. اما آیه مذکور باز هم جلوتر می‌رود و ادامه می‌دهد: مسیح آمد ”تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند *به سبب رحمت او*.“ انگیزه رحمت و انگیزه جلال خدا، دو انگیزه متفاوت نیستند، چون آن جلالی که می‌خواهیم شاهد تمجید شدنش در میان امت‌ها باشیم، همانا جلال رحمت عظیم خداست.

رحمانیت خدا نقطه اوج جلال اوست که از آنجا نهر فیض الهی سرچشمه می‌گیرد. خداوند می‌تواند رحیم باشد چرا که او در درون خود کاملا به خود متکی است. او هیچ کمبود، نارسایی، نقصان، نیاز یا ضعفی ندارد. او برای بودن تمامی آنچه که هست تنها به خود وابسته می‌باشد. جلال قائم به ذات او، در آزادی و اختیار وی برای رحم کردن به تمام ملت‌ها جاری است. بنابراین گستره رحمت خدا و تمجید جلال او یکی هستند.

قلبی مشتاق برای جلال خدا و قلبی آکنده از رحمت برای امت‌ها، خدمتی مسیح‌گونه را موجب می‌شود.[13] اینها باید در کنار یکدیگر قرار بگیرند. اگر ما شور و اشتیاقی برای جلال خدا در خود احساس نمی‌کنیم، رحمت ما سطحی، ظاهری، انسان‌مدار و فاقد هرگونه معنایی ماندگار خواهد

[13] به فصل ششم این کتاب مراجعه کنید.

بود. همچنین اگر اشتیاق ما برای جلال خدا گویای رحمت او نباشد، آنگاه غیرت خودخواندهٔ ما به رغم تمام ظاهرسازی‌ها، ارزشی برای خدا ندارد و مصداق ریاکاری می‌باشد (متی 13:9).

خدا همه چیز را برای ستایش جلال فیض خود انجام می‌دهد

هماهنگی و سازگاری عجیب و عالی‌ای میان غیرت خدا برای آنکه جلال یابد از یکسو، و اشتیاق او برای رحمت کردن از سوی دیگر، به نحو چشمگیری در اولین فصل رساله افسسیان به تصویر کشیده شده است. پولس در این قسمت سه مرتبه تکرار می‌کند که خدا تمام آنچه را که برای نجات انجام داده، به خاطر "ستایش جلال خود" بوده است. و آیه 6 به وضوح می‌گوید که این جلال همانا "جلال فیض خود" است. برگزیدگی، پیش‌تعیینی، فرزندخواندگی، مُهر شدن به وسیله روح‌القدس، و انجام همه چیز بر حسب خشنودی اراده خود، تماما از جانب خدا به خاطر ستایش جلال فیض او بوده است. "ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح ... *برای ستایش جلال فیض خود*." (آیات 5و6). "او [خدا] که همه چیز را موافق رای اراده خود می‌کند، تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم *جلال او ستوده شود*" (آیات 11و12). "[روح‌القدس] بیعانه میراث ما است برای فدای آن مِلک خاص او *تا جلال او ستوده شود*." (آیه 14).

این همان چیزی است که در رومیان 9:15 مشاهده کردیم. در آنجا دیدیم که امت‌ها خدا را به سبب رحمت او تمجید خواهند نمود. در اینجا او به خاطر فیض خود ستوده می‌شود. در هر دو مورد، خدا جلال می‌یابد و انسان شادی و خرسندی را بدست می‌آورد. بنابراین، هر اندازه که خدا برای جلال خویش اشتیاق دارد، به همان اندازه به نیاز گناهکاران توجه می‌کند. فیض خدا، تنها امید ما و تمامی ملت‌هاست. از همین رو، خدا هر چه بیشتر برای جلال فیض خود غیور باشد، امید بیشتری به موفقیت خدمت وجود خواهد داشت.

پرستش، عنصر قوت‌بخش خدمت است

آنچه تا بدین مرحله قصد داشتیم نشان دهیم، این است که فراباشندگی خدا در قلب خودش مغایر با محبت او نیست، بلکه در واقع اساس و شالوده محبت است. از آنجا که خدا از کاملیت خود بسیار خشنود و شادمان است، در رحمت خویش اراده کرد تا تمام ملت‌ها و اقوام در خرسندی و شادی او سهیم باشند. شاید لازم باشد دوباره بر این حقیقت تاکید کنیم که پرستش، منبع قوت و آن هدفی است که محرک ما برای خدمت می‌باشد چرا که خدا نیز در مسیر همین هدف حرکت می‌کند. خدمت از کمال اشتیاق خدا برای خدا منشأ می‌گیرد و می‌خواهد تمام امت‌ها در این اشتیاقی که او بر خودش دارد سهیم باشند (متی 21:25و23 / یوحنا 11:15 و 13:17و26).

تنها یک خدای واحد برای منتظران خود کار می‌کند

این نمای چشمگیر از خدا به عنوان تنها خدایی که "بر می‌خیزد تا ... ترحم فرماید" (اشعیا 18:30)، مسیر خدمت را به بیش از یک طریق سوق می‌دهد. یکی از چیزهایی که نباید به آن فکر کنیم، شریک دانستن خدایان اقوام در بی‌همانندی این خدای منحصربفرد است. اشعیا با علم به این موضوع می‌گوید: "زیرا که از ایام قدیم نشنیدند واستماع ننموند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازد ندید" (اشعیا 4:64). به عبارت دیگر، اشعیا مبهوت عظمت خدایی است که به نحوی شگفت‌آور و ظاهرا متضاد عمل می‌کند، او نیاز ندارد که مردم برایش کاری انجام بدهند بلکه بعکس، با کار کردن برای آنها خود را جلال می‌دهد مشروط بر آنکه آنان از اتکا به خود دست بردارند و "منتظر او" باشند.

اشعیا بر سخن پولس در اعمال رسولان 25:17 سبقت جسته است: "[خداوند] از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها می‌بخشد." وحدت و یگانگی در قلب مسیحیت همانا جلال خداست که در فیض او هویدا و آشکار است. خدا عظیم و با شکوه است چون نیازی ندارد که ملت‌ها برای او کاری انجام بدهند. او این اختیار را دارد که خودش برای آنها کاری انجام بدهد. "پسر انسان نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند" (مرقس 45:10). خدمت به معنای استخدام و جذب نیروی کار برای انجام کار خدا نیست. بلکه نشانه آزادی از یوغ سنگین و بارهای دشوار سایر خدایان می‌باشد (متی 28:11-30).

اشعیا می‌گوید در هیچ نقطه‌ای از جهان هرگز مشابه چنین خدایی نه دیده شده و نه شنیده شده است. "زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازد ندید" (اشعیا 4:64). آنچه اشعیا در هر گوشه و کنار می‌دید خدایانی بودند که *باید به ایشان خدمت می‌شد* به جای آنکه خدمت بکنند. به عنوان نمونه به خدایان بابلی نَبُو و بیل توجه کنید: "بیل خم شده و نبو منحنی گردیده، بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شما برمی‌داشتید [اکنون] حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است. آنها جمیعا منحنی و خم شده آن بار را نمی‌توانند رهانید بلکه خود آنها به اسیری می‌روند. ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسراییل که از بطن بر من حمل شده و از رحِم برداشته من بوده‌اید و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیوخیت، من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهانید" (اشعیا 1:46-4 و همچنین ارمیا 5:10).

تفاوت موجود میان خدای حقیقی و خدایان امت‌ها این واقعیت است که خدا حمل می‌کند، حال آنکه خدایان باید حمل بشوند! خدا خدمت می‌کند، اما آنها باید خدمت بشوند. خدا با نشان دادن

رحمانیت خود، جلال قدرت بلامنازع خویش را آشکار می‌سازد. اما خدایان با گرد آوردن بردگان در اطراف خویش، خود را بزرگ و درخور ستایش جلوه می‌دهند. بنابراین، تصویر خدا به عنوان وجودی که غیرت او برای جلال خویش، محرک او در رحمانیت و خدمت است، بیانگر این حقیقت است که در میان تمام خدایان، تنها او براستی یگانه و بی همانند است.

مهمترین پیام در تمام جهان

خدا به یک روش دیگر نیز اقدام به خدمت بشارتی را انگیزه‌مند می‌سازد. ضرورت داشت که انجیل از جانب چنین خدایی با پیغامی جهانی به سوی ملتها جاری گردد تا همه بتوانند شادمانی و شعف خود را در خدا بیابند.

"خداوند سلطنت گرفته است پس زمین *شادی کند* و جزیره‌ها بسیار *مسرور* گردند" (مزمور 1:97). "ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. امت‌ها *شادی و ترنم* خواهند نمود" (مزمور 67:3-4). "حلیمان این را دیده *شادمان* شوند و ای طالبان خداوند *دل شما زنده گردد*" (مزمور 32:69). "و اما جمیع طالبان تو *در تو وجد و شادی کنند* و دوستدارندگان نجات تو دایما گویند: خدا متعال باد!" (مزموز 4:70). چه پیامی بیش از این می‌تواند مفهوم بشارتی داشته باشد: "در خدا شادی کنید! در او وجد نمایید! برای خدا به آواز شادمانی بسرایید! زیرا خدا در شما جلال می‌یابد هنگامی که شما در او تمتع ببرید! خدا محبت خویش نسبت به خودش را با نشان دادن رحم و شفقت بر گناهکاران تمجید می‌کند."

حقیقت رهایی‌بخش در پیامی که به سرحدات [ملتها] می‌رسانیم این است که مردم در هر جا که هستند باید بهترین‌ها را برای خود جستجو کنند. ما همه را به سوی خدا دعوت می‌کنیم. و آنان که می‌آیند خواهند گفت: "به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد" (مزمور 11:16). خدا در میان امت‌ها خودش را با این فرمان، جلال می‌دهد: "در خداوند تمتع ببر" (مزمور 4:37). اولین و بزرگترین مطالبه خدا از تمام انسانها این است که آنان از جستجوی شادی در چیزهای دیگر توبه کنند و آن را تنها در او بجویند، خدایی که نمی‌توان او را خدمت کرد[14] تنها باید در او تمتع بُرد. گناه بزرگ در این جهان این نیست که مردم از کار کردن برای خدا کوتاهی کرده‌اند، که گویی با کار ایشان، جلال او *افزوده* خواهد شد، بلکه این است که ما از تمتع بردن در خدا که *انعکاس‌دهنده* جلال اوست کوتاهی کرده‌ایم چرا که خدا زمانی در ما جلال می‌یابد که ما در او شادی می‌کنیم.

---

[14] من می‌دانم که کتاب‌مقدس مملو از تصاویری است که نشان می‌دهند قوم خدا او را خدمت می‌کنند. من به روش چگونه خدمت کردن خدا به طور کتاب‌مقدسی پرداخته‌ام، اما این به آن معنا نیست که خدا را همطراز کارفرمایی قرار دهیم که متکی به درآمد کارگران خود است.

هیجان‌انگیزترین اندیشه در این جهان، درک این حقیقت است که هدف تغییرناپذیر خدا در نشان دادن جلال خود از طریق ماموریت کلیسا، تقریبا مشابه هدف او در اعطا کردن شادی ابدی به انسانهاست. شکوه بهار کوهستان در این است که افراد مختلف (با دیدگاه‌های متفاوت) چگونه حیات و شادی را در طراوت جویبارهایش می‌بینند. بنابراین، خدا نسبت به شادمانی مقدس تمامی فدیه‌شدگان که از هر قوم و ملت و زبان گرد آمده‌اند متعهد است، با همان غیرت و اشتیاقی که جلال خود را در تمامی انچه که آنجام داده است می‌جوید. برتری خدا در قلب خدا نیروی به‌جنبش‌آورندهٔ رحمت او ومحرک خدمت بشارتی کلیسای اوست.

مضامینی از کتاب‌مقدس که مبین برتری خدا در خدمت هستند

برخلاف پیش‌زمینه‌ای که تاکنون به بسط آن پرداختیم، اکنون می‌توانیم قوت آیات کتاب‌مقدس را که حاکی از توفق و برتری خدا نسبت به انگیزه بشارتی کلیسا هستند احساس کنیم. آنچه خواهیم دید بر محوریت عمده خدا در دید خدمتی کتاب‌مقدس تاکید می‌کنند.

در عهدعتیق با آیاتی روبرو می‌شویم که جلال خدا را در رأس هر گونه خدمت بشارتی معرفی می‌کنند: "در میان امت‌ها، جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قومها" (مزمور 3:96). "ذکر نمایید که اسم او متعال می‌باشد" (اشعیا 4:12). مواردی از این دست بسیار وجود دارد.[15] اما هنوز به بیانات مستقیم عیسی، پولس و یوحنا که در این خصوص گفته‌اند نپرداخته‌ایم.

ترک کردن خانواده و دارایی خود به خاطر اسم او

بعد از آنکه جوان ثروتمند به راه خود رفت زیرا حاضر نبود از ثروت خود در راه پیروی از عیسی چشم پوشی کند، "عیسی به شاگردان خود گفت: هر آینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود" (متی 23:19). رسولان که به شدت متحیر شده بودند سوال کردند که: "پس که می‌تواند نجات یابد؟" (آیه 25). و عیسی در پاسخ فرمود: "نزد انسان محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است" (آیه 25). آنگاه پطرس به عنوان مبشری که خانه و پیشه خود را برای پیروی از عیسی ترک کرده بود، گفت: "اینک ما همه چیز راترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟" (آیه 27). عیسی در پاسخ به گونه‌ای ملایم احساس فداکار بودن او را شماتت کرد: "هر که به خاطر *اسم من* خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمین‌ها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت" (آیه 29).

[15] به فصل پنجم مراجعه کنید.

نکته‌ای که در اینجا لازم است به آن توجه کنیم عبارت ''به خاطر اسم من'' می‌باشد. انگیزه‌ای که عیسی برای ترک کردن خانه و خانواده و دارایی می‌پذیرد این است که *تنها به خاطر اسم او* صورت بگیرد. یعنی به اعتبار عیسی. هدف خدا این است که اسم پسر او در تمام زمین و در میان مردم ستوده و تمجید گردد چرا که حرمت نهادن به پسر، تکریم نمودن پدر است (مرقس 37:9). زمانی که هر زانویی به نام عیسی خم شود، برای تمجید خدای پدر خواهد بود (فیلپیان 2:10-11) بنابراین، خدمت خدامحور به خاطر اسم عیسی به حیات خود ادامه می‌دهد.

نام تو مقدس باد

شاید بتوان گفت دو عبارتی که در ابتدای دعای ربانی مطرح شده است، صریح‌ترین عبارت گفتاری عیسی در تعلیم این حقیقت است که خدمت بشارت از غیرت خدا برای جلال یافتن نامش در میان امتها برانگیخته می‌شود. ''نام تو مقدس باد و ملکوت تو بیاید'' (متی 6:9-10). در اینجا عیسی به ما می‌آموزد که از خدا بخواهیم که نام خود را مقدس بدارد و ملکوت خود را [بر زمین] مستقر سازد. این یک دعای بشارتی است. هدف آن به کار گرفتن غیرت و اشتیاق خدا برای جلال خودش در میان آنانی است که نام او را فراموش کرده و یا اهانت می‌کنند (مزمور 17:9 و 18:74). مقدس بودن نام خدا یعنی اسم او را در آن جایگاهی قرار دهیم که باید باشد و آن را فوق از هر چیزی که بدان وفاداری و دلبستگی داریم، تکریم و احترام کنیم. توجه اصلی عیسی ــ در نخستین درخواست مطرح در این دعا ــ معطوف به این است که مردم هر چه بیشتر و بیشتر به سمت مقدس داشتن اسم خدا حرکت کنند. این امر شالودهٔ وجود خلقت است. خدمت بشارت ادامه دارد چون این مقدس شمردن هنوز متحقق نشده است.

رنج بردن به خاطر اسم او

بعد از آنکه پولس در راه دمشق دگرگون شد و توبه کرد، عیسی مسیح تمام ثروت و شادی و ابتهاج وی شد. ''همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی، زیان می‌دانم'' (فیلپیان 8:3). وفاداری او پُرهزینه بود. آنچه پولس در دمشق آموخت، در صِرفِ شادی بخشایش گناهان و موهبت پیروی از سَروَر کاینات خلاصه نمی‌شد، بلکه شامل رنج بردن نیز می‌شد. عیسی، حنانیا را با این پیام به سوی پولس فرستاد: ''زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمت‌ها *برای نام من* باید بکشد'' (اعمال رسولان 16:9). زحمات و مشقت‌های پولس در خدمت، به خاطر ''نام او'' بود. هنگامی که به پایان زندگی خود نزدیک می‌شد، به او هشدار دادند که به اورشلیم نرود و او پاسخ داد: ''چه می‌کنید که گریان شده دل مرا می‌شکنید؟ زیرا من مستعدم که نه

فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم *به خاطر نام خداوند عیسی*" (اعمال 13:21) . برای پولس جلال اسم عیسی وحرمت او مهمتر از زندگی خودش بود.

"در جمیع امت‌ها به خاطر اسم او"

پولس در رومیان 5:1 بوضوح نشان می‌دهد که دعوت الهی و خدمت، به خاطر نام مسیح در میان تمام ملت‌ها انجام می‌شود: "که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امت‌ها *به خاطر اسم او*". یوحنای رسول انگیزه و محرک مبشرین مسیحی قرن اول را با عبارتی مشابه خاطر نشان ساخته است. او به یکی از کلیساهای خود می‌نویسد که آنها موظف هستند برادران مسیحی خود را "به طور شایسته خدا" بدرقه کند و در باره علت این دستور چنین توضیح می‌دهد: "زیرا *به جهت اسم او* بیرون رفتند و از امت‌ها چیزی نمی‌گیرند" (سوم یوحنا 6-7).

جان استات در مورد این دو قسمت (رومیان 5:1 و سوم یوحنا 6-7) چنین می‌گوید: "آنها کاملا می‌دانستند که خدا، عیسی را سرافراز کرده است، و او به دست راست پدر در آسمان نشسته و خدا برترین مقام و مرتبت را بدو ارزانی داشته است تا هر زبانی خداوندی عیسی را تمجید کند. آنها آرزومند جلال اسم عیسی بودند."[16] این آرزو، یک خیال یا رویا نیست بلکه حتمی و یقین است. شالوده امید ما بر این واقعیت مسلّم قرار دارد که: خدای ازلی و ابدی، او که کفایت همه امور است به طور خلل ناپذیر و جاودانه متعهد به جلال دادن اسم عظیم و قدوس خود می‌باشد. او به خاطر [جلال] اسم خود در میان امت‌ها عمل می‌کند. اسم او برای همیشه بی‌حرمت نخواهد شد. کلیسا در ماموریت خود پیروز خواهد بود. خدا قوم خود را تایید خواهد کرد و آرمان و هدف خویش را بر زمین متحقق خواهد ساخت.

باشد که آن نجات‌دهنده، ثمرهٔ مشقت جانش را ببیند!

دیوید برینرد (David Brainerd) مبشری که در دههٔ 1740 میان سرخپوستان نیو جرسی خدمت می‌کرد، اطمینان داشت که در سن 29 سالگی زندیگی‌اش به پایان می‌رسد. یک هفته پیش از مرگ خود به سال 1747 از آرزوی قلبی خود در مورد جلال خدا در تمام جهان سخن گفت. در اینجا به آخرین جملاتی که توانست با دست خود بنویسد توجه می‌کنیم:

> جمعه، دوم اکتبر. جان من در این روز آکنده از حضور دلنشین خداست. آرزو دارم "با او" باشم تا "جلال اورا ببینم"... تا ملکوت او در این دنیا برقرار گردد وهمگان او را به خاطر آنچه که هست بستایند، به او عشق بورزند و او را

---

[16] جان.آر.دبلیو.استات؛ "کتاب مقدس در عرصه بشارت".

تمجید کنند، و تا آن نجات‌دهنده ''ثمره مشقت جان خویش را بیابد'' و خشنود گردد. ''آمین، بیا ای خداوند عیسی.''[17]

فقدان چنین غیرت و اشتیاقی که او داشت عامل افول و تضعیف خدمت بشارتی در کلیسا است. و این همان موضوعی بود که دیوید موری در یک قرن پیش تذکر داده بود:

> در قبال این پرسش که چرا با وجود میلیون‌ها مسیحی، شمار سربازان واقعی خدا که قادر به نبرد با لشکر تاریکی باشند چنین اندک است، تنها یک جواب وجود دارد: فقدان روحیه و شهامت. شور و اشتیاق برای ملکوت از دست رفته است. و دلیل آن هم کم شدن علاقه و دلبستگی به *پادشاه و سلطان ملکوت* است.[18]

این حقیقت امروز نیز صادق است. پیتر بایرهاوس با نگاهی روشن به این موضوع ما را به قرار دادن جلال خدا در محور مرکزی زندگی و خدمت خود فرا می‌خواند:

> ما خوانده و فرستاده شده‌ایم تا جلال سلطنت خدا و نجات عظیم او را به دنیا اعلام کنیم... امروزه تاکید بر اولویت این هدف والا نسبت به تمام اهداف خدمتی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. نگرش و توجه یک بُعدی ما به انسان و جامعه، تهدیدی برای خدمت است و آن را به مثابه یک وظیفهٔ دنیوی، غیر مذهبی و حتی شِبْه الحادی جلوه می‌دهد. ما در دوران ارتداد زندگی می‌کنیم، عصری که انسان متکبرانه خویشتن را معیار سنجش همه چیز می‌داند. بنابراین بخشی از خدمت ما این است که شجاعانه در قبال دشمنان صلیب اعلام کنیم که زمین متعلق به خدا و مسیح اوست... وظیفه و تعهد خدمت ما ایجاب می‌کند که بیرق خداوندِ قیام‌کرده را در تمام جهان به احتزاز درآوریم، زیرا جهان و پُری آن به خدا تعلق دارد.

غیرت کلیسا برای جلال پادشاه آسمانی برانگیخته نخواهد شد مگر زمانی که شبانان، رهبران، و معلمین به جلال پادشاه بیش از پیش توجه کنند. هنگامی که جلال خدا تمامی موعظات، تعالیم، نگارشها و گفتگوهای ما را اشباع کند، و زمانی که او بر روش‌های سخن گفتن ما، راه‌کارها و توصیه‌های روانشناسانهٔ ما و گرایشهای فرهنگی ما مسلط و غالب باشد، آنگاه مردم حضور او را به عنوان واقعیت مرکزی زندگی خود احساس خواهند کرد و جلال او برای ایشان مهمتر از تمام اموال و دارایی و نقشه‌هایشان خواهد بود.

---

[17] جاناتان ادواردز؛ ''زندگی دیوید براینرد''

[18] اندرو موری؛ کلید مشکل بشارت.

قوت خدمت، زمانی که محبت برای جان‌های گمشده ضعیف است

شفقت و دلسوزی برای گمشدگان، بهترین و زیباترین انگیزه و محرک برای یک خادم است. بدون آن ما حلاوت تقسیم کردن موهبت ارزشمندی را که دریافت داشته‌ایم تجربه نخواهیم کرد. اما چنان که دیدیم این شفقت و دلسوزی نباید جدا از غیرت و اشتیاق برای جلال خدا باشد. جان داؤسون یکی از رهبران مبشرین جوان دلیل دیگری را بر چرایی این مطلب می‌افزاید. او خاطر نشان می‌سازد که احساس وجود محبت نسبت به ''گمشدگان'' یا ''جهان'' تجربه‌ای است که نگاه داشتن آن بسیار دشوار است و همیشه وجود آن قابل تشخیص دادن نیست.

> آیا هیچوقت احساسی مشابه محبت نسبت به گمشدگان در شما شکل نگرفته است؟ این همان چیزی است که ما آن را زبان و گویش نامفهوم مسیحی می‌نامیم. بسیاری از ایمانداران در قلب خود احساس الزام و نکوهش می‌کنند، آنان منتظر هستند که شاید نوعی حس خیر خواهی در ایشان برانگیخته شود و آنها را به سوی بشارت دادن سوق بدهد. اما این انتظار هیچگاه به پایان نمی‌رسد. محبت نسبت به ''گمشدگان'' غیر ممکن است. شما نمی‌توانید نسبت به مفهوم انتزاعی احساس عمیقی داشته باشید. به نظر شما غیر ممکن است که با نگاه کردن به عکس یک فرد ناآشنا عمیقا نسبت به او محبت احساس کنید، تا چه رسد به یک ملت، نژاد و یا هر چیزی که به نوعی با مفهوم ''تمام جان‌های گمشده'' مرتبط باشد.
>
> منتظر نباشید تا احساس محبت در شما پدید آید تا از مسیح با یک فرد ناشناس صحبت کنید. شما پدر آسمانی خود را دوست دارید، و می‌دانید که آن ناشناس هم به واسطه او آفریده شده است. اما از خدا دور افتاده و جدا مانده است، بنابراین آن گام‌های اولیه را در رساندن بشارت بردارید چون شما خدا را دوست دارید و او را محبت می‌کنید. اگر ما از ایمان و یا دعاهای خود برای نجات گمشدگان صحبت کنیم، بر خلاف روح تواضع و شفقت عمل نکرده‌ایم. چرا که قبل از هر چیز، محبت ما باید برای خدا باشد. کتاب‌مقدس در افسسیان 6:7-8 می‌گوید: ''به نیّت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را. و می‌دانند هر کس که عمل نیکو کند مکافات آن را از خداوند خواهد یافت خواه غلام و خواه آزاد.''
>
> انسان استحقاق و لیاقت محبت خدا را ندارد. ما هرگز نباید مسیحیانی انسان‌گرا باشیم، عیسی را به گناهکاران بیچاره موعظه کنیم و او را تا سطح

کسی که بخت و اقبال بهتری را برای ایشان فراهم می‌کند پایین بیاوریم. مردم سزاوار لعنت هستند اما عیسی، آن برّه رنج کشیدۀ خدا، مستحق است که پاداش رنج‌های خود را ببیند[19].

معجزه محبت

سخنان داؤسون بسیار حکیمانه و در عین حال هشداردهنده است. تذکر او به منظور محدود کردن خدمت ما به احساس شفقت برای مردمی که آنها را نمی‌شناسیم نیست. من قصد ندارم از اهمیت این موضوع که خدا قادر است بار سنگین محبت آسمانی برای انسان‌هایی که از ما بسیار دور هستند را در قلب ما بگذارد بکاهم یا آن را کوچک جلوه بدهم. به همین جهت در اینجا شهادت وسلی داوِل از موسسه بین‌المللی OMS را در مورد بار قلبی مادرش برای مردم چین و هندوستان آورده‌ام:

> مادرم سالها به مردم چین و هند فکر می‌کرد. سالها بود که او همه روزه در حین دعای خانوادگی برای این دو ملت دعا می‌کرد، و قبل از خاتمه دادن به دعای خود صورتش را بر زمین می‌گذاشت و گریه می‌کرد. عشق و محبت او عمیق و دایمی بود. و من می‌دانم که او پاداش جاودانی سالها تحمل بار قلبی آن دو ملت دریافت خواهد کرد. این محبت مسیحایی است که بواسطه روح‌القدس در قلوب مسیحیان جای می‌گیرد[20].

لازم است یکبار دیگر تاکید کنم که انگیزه شفقت و انگیزه غیرت برای جلال خدا از یکدیگر جدا نیستند. گریۀ رحم و شفقت، اشک شادی و تلذذ در خداست که از خود فراتر رفته و دیگران را در بَر می‌گیرد[21].

دعوت خدا

خدا ما را دعوت می‌کند که در زمرۀ آن افرادی باشیم که برای متعال بودن خدا در زندگی‌شان بیش از هر چیز دیگر غیرت و اشتیاق دارند. کسی که خواهان جلال و شکوه مسیح نباشد، قادر نیست به بلندای پُرشکوه مقصود خدمت دست یابد. بدون یک خدای بزرگ، دید و رویایی بزرگ برای جهان وجود ندارد. بدون اشتیاق برای پرستش، نمی‌توان دیگران جذب پرستش کرد.

---

[19] جان داوسون؛ شهرهای خودرا برای خدا فتح کنیم.
[20] وسلی داوِل؛ شعله ور برای خدا.
[21] در این خصوص می‌توانید به فصل 6 این کتاب مراجعه کنید.

خدا در قدرت مطلق و بی همانند خویش بدنبال تحقق هدف جهانشمول گرد آوردن پرستندگانی از هر ملت و قوم و زبان است که او را به شادی پرستش می‌کنند. او با اشتیاقی بی حد و حصر خواهان برتری اسم خود در میان تمام ملت‌هاست. پس بیایید شور و اشتیاق خود را در این مسیر با او هماهنگ کنیم و به خاطر اسم او از رفاه و آسایش دنیوی خود چشم بپوشیم و در گسترهٔ جهانی هدف او سهیم شویم. اگر چنین کنیم، تعهد مقتدرانه او نسبت به اسم خودش چون بیرق بلندی بر فراز سر ما قرار خواهد گرفت و به رغم تمام مصیبت‌ها، شکست نخواهیم خورد (اعمال رسولان 16:9 و رومیان 8:35-39). هدف غایی کلیسا، نه بشارت، که پرستش است. بشارت به این دلیل وجود دارد که پرستش وجود ندارد. اولین قدم در راه ماموریت بزرگ این است: "در خداوند تمتع ببر" (مزمور 37:4). و سپس اعلام کنیم که "امت‌ها *شادی و ترنم خواهند نمود*" (مزمور 67:4). به این طریق خدا از ابتدا تا انتها جلال خواهد یافت و پرستش نیروی بشارت را تا آمدن خداوند تامین می‌کند.

عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند
خدای قادر مطلق!
عدل و حق است راه‌های تو
ای پادشاه امت‌ها!
کیست که از تو نترسد خداوندا
و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟
زیرا که تو تنها، قدوس هستی
و جمیع امت‌ها آمده، به حضور تو
پرستش خواهند کرد
زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است!
مکاشفه 15:3-4